

دانش و دگرگونی فرهنگی : گزارشی درباره هندوستان *

□ نویسنده: ع. رحمان**
□ مترجم: مرتضی نایب‌فر

□ ورود آموزش و پرورش علمی اروپایی به هند دگرگونی فرهنگی مورد انتظار را به بار نیاورد؛ در عوض، شکافی بین نخبگان تحصیل کرده و پرورش یافتگان مدارس سنتی پدید آورد. اروپائیان، خود در اثر سرخوردگی رشدیابنده از نتایج دانش و فناوری (تکنولوژی)، دقت بیشتری به ارزشهای فرهنگی سنتی هندوستان، و بویژه به میراث معنوی این کشور، از جمله تأمل همراه با ریاضت، مبذول داشتند. این امر، به نوبه خود، بسیاری از هندیان را به توجه بسیار بیشتری به گذشته خویش و طرد دانش و فناوری نوین سوق داد. اکنون دانشمندان هندی از لحاظ اجتماعی نیاز به یگانه شدن [با جامعه خود را] دارند، و نیز به این که دریابند که نوع بشر باید هماهنگ با محیط زیست خود باشد؛ روابط شخصی به همان اندازه حیاتی است که رابطه تولیدی.

خواهد انجامید.

دانشمندان اروپایی (نظیر جورج باسالا)^۱ دگرگونی فرهنگی ناشی از تأثیر دانش (یا فناوری) را به عنوان یک فرایند سه مرحله‌ای توصیف کرده‌اند، و، برای تحقق کامل این دگرگونی، حمایت سیاسی و اجتماعی را نیز در نظر داشته‌اند.

فرضهای بنیادینی که براساس آنها این تأثیر متقابل در نظر گرفته می‌شود و توسعه ناشی از آن قابل تصویری گردد از این واقعیت اساسی غافل مانده‌اند که بسیاری از جامعه‌ها، مانند چین، هند، و آسیای باختری و مرکزی، سنتهای نیرومندی، چه در دانش و چه در فناوری، داشته‌اند که در طول هزاران سال جریان داشته است. ورود (در مورد مناطق مستعمره، تحمیل) دانش و فناوری اروپا به هندوستان، چنان که برنال^۲ متذکر شده است، با سنت طولانی و بومی علمی و فنی کشور منافات داشت. این امر به نوعی شقاق یا از هم گسیختگی اجتماعی انجامید، و جامعه‌ای دوگانه را پی ریزی کرد.

دانش اروپایی را «غربی» و، در مقابل آن، سنت بومی را «شرقی» نامیده‌اند. این امر به جدایی شدیدی از سنت بومی منجر شد. سنت بومی، به علت فقدان نیروی تازه و شاداب، راکد ماند و منجمد گردید. سپس جنبشهای ملی استقلال طلب، سنت علم و فن بومی را پذیرا شدند و به

فهم و تحلیل تأثیر دانش معاصر بر فرهنگ هند مقدور نیست مگر آن که، از یک سو، اندیشه‌ها و مفاهیم و چهارچوبهای نظری‌ای را که در اروپا و ایالات متحد آمریکا گسترش یافته‌اند دریابیم، و، از سوی دیگر، به تحلیل جنبه‌های تاریخی ورود دانش اروپایی و توسعه آن در هند بپردازیم.

افزون بر این، توسعه کنونی دانش و فناوری و تأثیر آن بر جامعه، فرهنگ، و نظام ارزشی مردم نیز نیاز به تحلیل دارد. بسیاری از روندها و ویژگیهای توسعه و الگوهای اجتماعی و فرهنگی منتج از آنها در واقع ادامه تحولاتی هستند که ریشه در دوره استعماری دارند و نیز به خط‌مشیهای کنونی و مناسبات با کشورهای پیشرفته مربوط می‌شوند. از این جنبه اخیر، هم علم و هم فناوری به نحو فزاینده‌ای به ابزار عمده بهره‌کشی و آفریننده نابرابری میان ملتها و نیز میان بخشهای مختلف جامعه یک کشور تبدیل شده‌اند.

دانشمندان اروپایی دانش و فناوری را پدیده‌ای اروپایی دانسته آن را چونان موهبتی متعلق به اروپاییان توصیف نموده‌اند. همچنین اظهار عقیده کرده‌اند که پرورش و پیشرفت علم و فناوری، که با هدایت کشورهای اروپایی و آمریکا در کشورهای توسعه نیافته تحقق می‌یابد، قاعدتاً به دگرگونی اجتماعی و فرهنگی آنها

امر در میان دست اندرکاران دانش، و نیز در جامعه، آثار گسترده دیرپائی داشت. علم، به جای آن که ابزاری برای دگرگونی اجتماعی شود، به فعالیت منزوی اسرارآمیزی تبدیل گردید.

در کنار آن، نظام آموزشی بومی به عنوان رسمی متداول باقی ماند، و مردم فرزندان خود را، یا به دلایل مسلکی، و با هدف آموزش دینی، و یا به منظور آشنا ساختن آنها با تعالیم کهن قرون وسطایی کشور، به این مدارس می فرستادند.

برخی از عواقب وارد شدن نظام آموزشی اروپایی به هند، ونحوه ورود آن پس از انقلاب صنعتی، عبارتند از:

- ایجاد نظام آموزشی دوگانه؛
- در حاشیه نهادن کسانی که علم «ستی» داشتند؛
- ناآگاه ماندن افرادی که در نظام تازه ایجادشده آموزشی تحصیل کرده بودند از ویژگیهای تاریخی و اجتماعی فرهنگ کشور خویش؛
- وقوع از هم گسیختگی در نظام ارزشی، اجتماعی، فرهنگی و زندگی فردی مردم؛
- تبدیل جامعه اروپایی و پیشرفتهای آن به الگویی برای توسعه آینده کشور؛ و
- پیدایش از هم گسیختگی در فرهنگ دانشمندانی که، از يك سو، در آزمایشگاه به کار دانش می پرداختند، و از سوی دیگر، در زندگی اجتماعی و فرهنگی خویش از قواعد رفتار قرون وسطایی پیروی می کردند. این امر نوعی ابراز تشخص ملی و یگانه گردانیدن خویش از لحاظ اجتماعی با نهضت ملی بود.

وجود تناقض میان ارزشها و دورنمای علمی، از يك طرف، و قواعد رفتار اجتماعی و چشم انداز و نظام ارزشی، از طرف دیگر، جزئی از هویت و شخصیت افراد گردید. پس از استقلال، در پی کاربرد نادرست و سوء استفاده از علم در خدمت جامعه ای مبتنی بر کسب سود، هنگامی که برخی اندیشمندان درباره نقش دانش به تردید افتادند، این تناقض معنا و اهمیت تازه ای پیدا کرد.

تجلی شخصی این دوگانگی را در تفاوت های فکری، نگرشی و کرداری جواهر لعل نهرو و مهاتما گاندی می توان مشاهده کرد. هر دو آنها برای يك هدف می کوشیدند. نهرو دریافتی از توسعه دانش و فناوری و يك نظام اجتماعی نوین آینده را در نظر داشت، حال آن که گاندی به بافت گذشته و نظام ارزشی و چارچوب بنیادی آن می نگریست.

ستایش و تجلیل از آن پرداختند. هدف آنها بیشتر این بود که، در مخالفت با سنت وارداتی غربی، به احیای سنت بومی بپردازند. و این امر علی رغم این واقعیت بود که هم علم و هم فنون سنتی مهجور و منسوخ شده بودند. در مقابل، اروپاییان تحولات علمی خود را «مدرن» نامیدند و معرفت و فنون کشور را «ستی» خواندند.

دوگانگی ناشی از تأثیر اروپاییان، که در جامعه پدید آمده است، به اشکال گوناگون و در سطوح مختلف ادامه دارد و احتمالاً عواقبی وخیم برای آینده خواهد داشت. این نکات را به طور فشرده بررسی می کنیم.

آموزش و پرورش

نظام آموزشی اروپایی، با ورود به هندوستان، موجب پیدایش نظام آموزشی دوگانه ای گردید. بریتانیاییها نظام آموزشی جدیدی وارد کشور کردند که بر الگوی نظام خود آنها استوار بود و پاسخگویی نیازهای مختلف ایشان برای پرورش مأموران مختلف، نظیر کارمندان دفتری، دستیاران قضایی و پزشکی، و پشتیبانیهای فنی کمکی بشمار می رفت، و واسطه آموزش نیز زبان انگلیسی بود. داشتن مدارکی تحصیلی از مؤسسات آموزشی آنها برای احراز هرگونه شغل دولتی، خواه آموزشی و یا هر شغل رسمی دیگر، به ضرورتی تبدیل گشت. در نتیجه، مردم تحصیل در نظام آموزشی آنها را بیشتر چونان گذرنامه ای برای کسب شغل تلقی می کردند تا بدست آوردن ادراک و بینشی درباره پیشرفتهای جدید.

شیوه عرضه کردن دانش در این نظام آموزشی تناقض شدیدی با گسترش آن در اروپا داشت. در اروپا دانش بخشی از تغییر نظام تولیدی و، همراه با آن، جزئی از نهضت تغییر در مفهوم معرفت، روش فراگیری آن، و نظام ارزشی بشمار می رفت، و، به سخن دیگر، هدف آن دگرگونی کامل جامعه بود.

اما در هندوستان، دانش به عنوان يك فن - بدون داشتن نقشی در انقلاب اجتماعی - وارد شد، و مقرر بود که طرز کار ونحوه استفاده از آن از سوی ارباب استعمارگر تعلیم داده شود تا در سلطه بر کشور و بهره کشی از آن به وی یاری رساند. بنابه توصیف هوشمندانه برنال، آموزش دانش تلقی لطف آمیز اربابان استعماری برای دنبال کردن راه آنها و نسخه برداری از الگوی ایشان محسوب می شد، بی آن که زمینه اجتماعی و فرهنگی در نظر گرفته شود. این

توسعه نظام آموزشی پس از استقلال در پرتوی پیشرفت نظام آموزشی امریکایی، به منظور برآوردن نیازهای فناوری نوین و ادامه آموزش عالی به زبان انگلیسی، این دوگانگی را بیشتر تقویت کرد. از این رو، کسانی که در این نهادهای آموزشی برگزیده تحصیل کرده بودند خصوصیات زیر را یافتند:

نه رابطه متقابل سازنده‌ای با مردم داشتند و نه در نظام ارزشی، آرزوها، و هدفهای ایشان سهم بودند، و انشقاقی میان شغل آنها با زندگی اجتماعیشان وجود داشت؛

می‌خواستند در نظام ارزشی اروپای غربی و ایالات متحد امریکا سهم باشند و آرزو داشتند که از زندگانی اجتماعی و فرهنگی این کشورها برخوردار شوند و به هدفهای این‌گونه جامعه‌ها دست یابند؛

نه در زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم به قصد پیش بردن آن مداخله می‌کردند، و نه، مانند دانشمندان اولیه، اصلاح طلب و انقلابی بودند. بدین سان از اکثریت انبوه مردم جدا افتادند و در ایشان میل به مهاجرت به کشورهایی پدید آمد که نظام ارزشی آنجا را جذب کرده بودند، و امید داشتند که در آنجا به فرصتهای بهتری برای زندگی اجتماعی و فرهنگی و شغلی دست یابند.

هنگامی که در کشور خود اقامت داشتند، به بررسی نقادانه و تحلیل علم سستی، سبک زندگی، فلسفه، توسعه اجتماعی و فرهنگی، و دانش فناوری پرداختند. یا دیدگاه محافظه‌کارانه فرهنگ و فلسفه کشور خود را که صرفاً معنوی و «مذهبی» بود پذیرفتند، و یا خواستند تمدن و فرهنگ خویش را در چارچوب مفهوم و اندیشه‌هایی که در اروپا و امریکا پرورده شده بود بررسی کنند. و این همه، به علت تلقیاتی و الگوی رفتاری تحصیل‌کردگان، به از کف رفتن نیروی سنجشگرانه‌ای که برای پیشرفت اکثریت عظیم توده مردم ضرورت داشت انجامید. بدین گونه، ورطه موجود میان تحصیل‌کردگان و بقیه مردم ژرفتر شد، و مردم کوشیدند تا برای حل مسائل خود مراجع دیگری بجویند.

تحقیق و توسعه و صنعت

هندوستان زیربنای «تحقیق و توسعه» را با این هدف

پی‌ریزی کرد که فناوری وارداتی را با شرایط کشور سازگار سازد، آن را پیشرفت بیشتری دهد، و فنون نوینی ابداع کند تا شالوده‌ای برای خودزایی سنت علمی و فنی فراهم آید. در عین حال، برای پی‌ریزی شالوده‌ای صنعتی، به وارد کردن صنایع و فنون پرداخت.

با این حال، این دو، به جای ایجاد رابطه‌ای سازنده و مؤثر با یکدیگر، هر یک راه گسترش مستقلی در پیش گرفتند. صنعت، به جای استفاده از زیرساخت «تحقیق و توسعه» بومی، وابستگی به واردات مهارتها از خارج را ادامه داد. زیربنای تحقیق و توسعه، و دانشمندی که در این رشته کار می‌کردند، نیز، وقتی که از سوی صنعت سازمان‌یافته مورد استفاده قرار نگرفتند، از فرایند توسعه جدا افتادند و منزوی گردیدند.

بعلاوه، انتظار می‌رفت که اینان با آن بخش از صنعت که سازمان یافتگی کمتری داشت، و بر فناوری بومی مبتنی بر کار پیشه‌وران و صنعتگران متکی بود، ارتباطی مؤثر برقرار سازند. این بخش نیازهای مردم را تأمین می‌کرد و سهم عمده‌ای در نظام تولید داشت.

مع‌ذک، این دانشمندان، به علت نوع آموزش خویش، و به سبب نظام ارزشی تولید، به این کار نیز توفیق نیافتند. در نتیجه، برخلاف آنچه در انقلاب صنعتی اروپا و سپس در ژاپن روی داده بود، فناوری بومی از نیروی «تحقیق و توسعه» برای پیشرفت خود برخوردار نشد.

حاصل کار این شد که صنعت بومی راه زوال پیمود. زوال آن نیز پیشه‌وران و صنعتگران را به این نتیجه رسانید که دانش و فناوری را نه عاملی در راستای بهبود وضع خویش، بلکه ابزار خانه‌خرابی خود بدانند و چشم‌پاری به جای دیگری بدوزند. این امر بر شکاف اجتماعی و فرهنگی میان مردم با جماعت تحصیل‌کرده به طور اعم و جامعه علمی بالاخص افزود.

جامعه علمی کشور نیز، که خود موفق به ایجاد رابطه‌ای مؤثر با توسعه اجتماعی و فرهنگی نشده بود، پیوسته منزویتر و از خود بیگانه‌تر گردید. این جماعت، برای غلبه بر انزوای خویش و با تفسیر گمراهانه‌ای از اندیشه جهانی بودن علم، پیوندهایی با جامعه فنی و علمی خارج از کشور برقرار کرد و به تحکیم آن پرداخت، و همین امر بیشتر بر انزوا و از خود بیگانگی و گرایش اعضای آن به مهاجرت افزود.

در نتیجه، جامعه پیچیده هندوستان شکاف بیشتری

نابرابری در توزیع دستاوردهای پیشرفت بود. چنان که قبلاً گفته شد، کسانی که سودی از پیشرفت نمی‌بردند رفته‌رفته چشم یاری به جای دیگر دوختند، و شروع به نگرستن به گذشته و ارزشها و فلسفه‌های پیشین کردند. دسته دیگر پیشرفته‌ها در امریکا و اروپا توسل به گذشته را بیش از پیش افزایش داد.

در اروپا و ایالات متحد امریکا، پی بردن هرچه بیشتر به ارتباط علم و فناوری در پیشرفت ابزارهای جنگی، توسعه صنایع و فنون برای ازدیاد سود، و افزایش تولید در جهت تشویق مصرف‌گرایی، و به زیان محیط‌زیست، و تأمین نیازهای اساسی مردم، همگی به تردید در مورد نقش علم و فناوری انجامید و تا حدی سرخوردگی به بار آورد. انتقاد مارکوز^۴ و روساک^۵ از نظام علمی اندیشه‌های مردم و از جمله گروههای هوادار محیط زیست، را برانگیخت و تسخیر کرد.

طی این دوره، ماجراجویان مذهبی در هندوستان زمینه باروری یافتند، از طریق فشار تبلیغاتی بسیار و مهارت در عرضه عقاید خویش، پیروان فراوانی به دست آوردند. آنها طرفدار تأمل همراه با ریاضت، ذکر اوراد و ادعیه و زندگانی جمعی، همراه با آزادی جنسی و رقص و آواز به منظوررهایی فرد از تنشهای روانی بودند، و این روش را راه‌حل مسائل اجتماعی و صلح در روی زمین می‌دانستند.

کامیابی اینان در اروپا و امریکا، و اردوکشی سازمان‌یافته‌شان در هندوستان، توجه مردم، خاصه کسانی را که چیزی از پیشرفت عایدشان نمی‌شد، بیش از پیش به سوی این‌گونه اعمال جلب کرد. ثانیاً، این کامیابی موجب شد تا اعتقاد کسانی که این ارزشها و فرهنگها را در زندگی شخصی خویش پرورش می‌دادند راسختر گردد.

با افزایش تنشهایی در مناطق مختلف کشور و مقاطع مختلف جمعیت، بُعد دیگری از دوگانگی، که حاصل نابرابری در کسب منافع ناشی از توسعه بود، شدت یافت و به یک رشته بحرانهای سیاسی انجامید. نتیجه این شد که رهبران سیاسی دست یاری به سوی طالع‌بینان، رمالان، و نظایر ایشان، دراز کنند، و برای انحراف توجه مردم از مسائل بحرانی رسانه‌های گروهی را بیشتر به خدمت گیرند، و برای حل مسائل خویش به راه‌حلهای رمزآلوده، اسطوره‌ای و جادویی توسل جویند. در زمینه این پیشرفته‌ها عده زیادی از مردم بیش از پیش

برداشت: شکاف میان کسانی که با دانش آشنا بودند، به مزایائی که در صورت بهره‌گیری از آنها حاصل می‌شد پی می‌بردند، توان فهم و استفاده مؤثر از ابزارهای فنی را داشتند، از محصولات صنایع جدیدتر استفاده می‌کردند، و فرهنگ کشورهای صنعتی پیشرفته را می‌پذیرفتند و جذب می‌نمودند، از یک سو، و کسانی که نه از این پیشرفته‌ها چیزی در می‌یافتند و نه بهره‌ای از آن عایدشان می‌شد و، حتی به عکس، از آن زیان می‌دیدند، از سوی دیگر.

دوگانگی در فرهنگ و جامعه

برخلاف دو فرهنگی که ك. پ. اسنو^۶ توصیف کرده است، دوگانگی پدید آمده عنصری از سهم خارجی و بیرونی را در خود داشت. دوره استعماری و مبارزه برای استقلال، با تقسیم ارزشها و فلسفه‌ها به «غربی» و «شرقی» وجود تعارض را متبلور ساخته بود. و این تعارض با تفسیری که اروپاییان از تمدن و فرهنگ هندی کرده و آن را، برخلاف تمدن «مادی» و «خردمندان» و علمی و فنی غرب، تمدنی «معنوی» و «اسطوره‌ای» و «دینی» انگاشته بودند، برجستگی بیشتری یافت.

وجود دو نظام تعلیم و تربیت - نظام بومی (یاستی) و نظامی که انگلیسیها وارد کرده بودند (نوبن) - افراد تحصیل‌کرده‌ای پرورش داد که زبان مشترکی نداشتند. کسانی که از مدارس سنتی بیرون می‌آمدند از پیشرفتهای علمی و اهمیتشان آگاهی نداشتند و یا ارزشی برای آنها قایل نبودند، و از معرفت قرون وسطایی به عنوان دانش حقیقی هندی دست برنمی‌داشتند. حال آن که دانش آموختگان نظام نوبن آموزشی نیز از میراث علمی فرهنگ و تمدن کشور خویش بی‌اطلاع بودند و گذشته خویش را در پرتو مفاهیم و نظریه‌ها و اندیشه‌هایی که در اروپا پرورده شده بودند ارزیابی و تفسیر می‌کردند.

با این همه، از آنجائی که در محیط زیست فرهنگی و اجتماعی دسته اخیر همان چارچوب و ارزشهای کهن حاکمیت داشت، اینان دارای اندیشه‌های علمی و شخصیتی دوگانه گشتند و به همزیستی با اندیشه‌های سنتی پرداختند، و، به منظور توجیه این دوگانگی، از نظریه‌هایی علمی مانند «نظریه مکملیت» یاری جستند. دومین بُعد این دوگانگی حنّه اجتماعی داشت. این جنبه ناشی از وجود نابرابری بین قشرهای مختلف مردم و

چشم به گذشته دوختند، گذشته‌ای که هرچه دورتر می‌شود بیشتر می‌شکفت.

چشم اندازهای تازه

دوره نوزایی بذره‌های نظام نوینی را افشاند؛ نظام اقتصادی جدیدی بر محور کارگاهها و کارمزدوری، روش تازه اداره کارگران، و نظمبندی عقلانی و نظام ارزشی نوینی ابداع کرد؛ در پی آنها تحولات هنری و ادبی چشم اندازهای نوینی پدید آوردند و ادراک تازه‌ای در ذهن بخش وسیعی از مردم ایجاد کردند که به آفرینش فضای جدیدی انجامید. سپس فرانسویس بیکن^۱، با اعتقاد به سازماندهی علم و استفاده سنجیده از بهبود نظام اقتصادی، نقش نوین و آگاهانه‌ای برای دانش قابل شد. پیشرفت دانش و دستاوردهای چندگانه آن در درک طبیعت و گشودن رازهای آن به حاکمیت اندیشه علمی و طرد سایر شیوه‌های دریافت و احساس طبیعت منجر شد. پیشرفت فناوری و بهره‌گیری از آن در نظام تولید، به منظور فراهم آوردن وسایل و امکانات جدید رفاهی، توجه بیشتری را به سوی پیشرفتهای فنی جلب کرد. در این زمینه، به چهار نتیجه مهم می‌توان اشاره نمود:

- اندیشه ترقی پیوند بسیار نزدیکی با پیشرفت علمی پیدا کرد و با معیار پیشرفت فناوری و پیچیده شدن آن سنجیده شد، تا جایی که پیشرفت علم و فناوری فی نفسه، و به هزینه و زیان جنبه‌های انسانی، تبدیل به هدف گردید.

- منطق پیشرفت، و بویژه پیشرفت فناوری، در زمینه جانشین‌سازی، و بنابراین نظارت بر کار، از یک سو، و نیاز به رقابت در بین تولیدکنندگان و کشورهای مختلف، از سوی دیگر، از نظر دور ماندند. پیچیدگی فزاینده صنایع و فنون، با وجود نتایج زیان بخشی که برای انسان و جامعه و محیط زیست به بار آورده بود، باز پیشرفت و موهبتی برای بشریت بشمار می‌رفت.

- در پی پیشرفت شتابان فناوری، منابع طبیعی به مواد خام صنایع تبدیل شدند، بی آن که به آینده و عاقبت کار اندیشیده شود، مورد استفاده یا سوء استفاده اسرافکارانه‌ای برای مقاصد محدود و هدفهای تنگ‌بینانه قرار گرفتند. بعلاوه، چنین انگاشته می‌شد که ظرفیت انسان و جامعه و محیط‌زیست برای سازگاری با این

پیشرفتهای پایان‌ناپذیر است.

- دانش و فناوری، که بخشی از نظام سرمایه‌داری هستند، به ابزاری برای تسلط فکری و بهره‌برداری اقتصادی از طبیعت تبدیل شدند. از سوی دیگر، این ابزار، دانش و نوآوریهای ضروری را در کمک به تأکید مداوم بر آثار زیان‌بخش و در پاسخ به فشارهای اعتراض آمیز فراهم ساخت، بی آن که تغییری در هدفها ایجاد کند.

تحلیل سنجشگرانه علم و پیشرفتهای فناوری در زمینه نقش آن در جامعه معاصر دو گرایش اصلی پدید آورده است. گرایش اول علم را به صورتی که هست طرد می‌کند، و گرایش دوم می‌خواهد که خصلتهای اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی را، که جزئی از دانش قرون وسطی بوده‌اند، به آن بازگرداند. و این گرایش دوم است که برای امر توسعه در کشورهای جهان سوم اهمیت بسزا دارد.

اگر کشورهای منطقه دانش معاصر را، به عنوان جزئی از دستاورد امپریالیسم اروپایی، طرد کنند و به جای آن نظامهای فکری مذهبی - سیاسی را بنشانند (چنان که در برخی از کشورها چنین شده است)، آنگاه چه بسا با نتایج و آثار دامنه‌داری روبه‌رو شویم. از جانب دیگر، در صورتی که، به یاری تحلیل سنجشگرانه گرایشهای توسعه، جنبه‌های منطقی و اجتماعی - اقتصادی آنها، و مقاصد و هدفهایی که کانون توجه نخستین تمدنهای انسانی بوده‌اند، با دانش و فناوری در هم آمیزند و یگانه شوند، آنگاه می‌توانیم شاهد ظهور فرهنگ نوینی باشیم. چین، هند، و آسیای باختری گهواره بسیاری از فرهنگها و تمدنها بوده‌اند؛ در ظهور و سقوط این تمدنها، برخی ارزشهای بنیادی باقی مانده‌اند. امروزه این ملتها و فرهنگها و تمدنها، به علت وجود نوعی دوگانگی، از درون شکاف برداشته‌اند: یعنی در پی استثمار از سوی ملل اروپایی، و فشار فقر و بیسوادی، به سوی گذشته کشش یافته‌اند. بعلاوه، از آنجائی که قادر به فهم اهمیت و مضامین پیشرفتهای سریع به دست گرفتن مهار سرنوشت خود نیستند، می‌خواهند در گذشته پناه جویند.

کشش آینده

کشش دیگر به سوی آینده است، که ساخته و پرداخته آن قشر نخبه‌ای است که، به دنبال پذیرش جامعه مصرف‌گرا و نظام اقتصادی سودطلب، می‌خواهد از

واحدهای شماره‌پذیر کاهش داد: مردم در محاسبات آماری تبدیل به ارقام شده بودند.

در هندوستان، دانشمندان در صورت پذیرش نکات زیر می‌توانند نقشی حیاتی داشته باشند:

- نوع بشر مجموعه پیچیده‌ای از روابط انسانی است که تاریخ و تکامل فرهنگی نقش مهمی در آن ایفا می‌کنند؛

- رابطه انسان با محیط زیست بخش اساسی زندگی را تشکیل می‌دهد؛

- در این روابط پیچیده، هم زیبایی‌شناسی و هم اقتصاد نقشی مکمل یکدیگر دارند و هیچ‌یک دارای نقش انحصاری نیست.

محیط طبیعی را نباید تنها به عنوان ماده خام نگریست؛ انسان باید در هماهنگی با آن زندگی کند، و در بهره‌برداری از آن برای برآورده ساختن نیازهای روزانه باید هم به نیازهای آینده و هم به زیبایی‌شناسی توجه داشته باشد. روابط انسانی، ضمن پاسخگویی به نیازهای تولید، نباید ماشینی و غیرانسانی گردد. درحقیقت، ادراک انسانی، روابط شخصی، و شفقت، همان جایگاه مهم و حیاتی را دارند که روابط تولید دارد.

* * *

منبع:

* Science and Public Policy, October 1986, PP. 290-4.

* استاد رحمان تا این اواخر سمت مدیر مؤسسه ملی مطالعات علم، تکنولوژی و توسعه در هند را به عهده داشته است.

- 1- Meditation.
- 2- G. Basalla.
- 3- Bernal.
- 4- C.P. Snow.
- 5- Marcuse.
- 6- Russac.
- 7- Francis Bacon.
- 8- Auguste Comte.

فرایند نوین‌سازی جوامع سنتی حمایت کند. این قشر می‌خواهد که در این فرایند هم مقاصد انسان و هم آگاهی تاریخی را، که هر دو در کانون توجه فرهنگهای این کشورها قرار داشته‌اند، کنار بگذارد.

تأثیر دانش بر فرهنگ کشور در دهه‌های آینده بستگی به این خواهد داشت که آیا ورطه بین مردم و جامعه علمی کشور کاهش خواهد یافت و یا عمیقتر خواهد شد.

کاهش این شکاف بستگی به نقش فعال جامعه علمی در حل مسائل مردم و تبدیل دانش به جزء جدایی‌ناپذیر فرهنگ کشور خواهد داشت؛ و این نیز، به نوبه خود، بستگی دارد به این که علم رابطه خود را با مقاصد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اروپاییان و امریکاییان، و سلطه مصرف‌گرایی و نابرابری، گسیخته باشد.

نیز این امر چه بسا مستلزم درک بهتر فرهنگهای پیشین و محتوا و راه‌حلهای آنها، که علم نیز جزئی از آنها بوده، برای مقابله با معضلات اجتماعی است. افزون بر این، مسائل معاصر را باید در زمینه تاریخی و اجتماعی آنها تحلیل و ادراک کرد و در پرتو دانش نوین و قابلیت‌های تکنولوژیک، و همراه با در نظر گرفتن مقاصد انسانی، به جستجوی پاسخهای مناسب پرداخت.

چنین رهیافتی است که می‌تواند به از خود بیگانگی و انزوای جامعه علمی نسبت به مردم پایان دهد و دوباره دانش را جزء مکمل فرهنگ هندی سازد.

مفهوم دانش در بافت مناسبات و پیوندهایش در جامعه تغییر کرده است. این نکته در صورتی فهمیده خواهد شد که تحلیلی از علم دوره قرون وسطایی و صنعتی و مقاصد و مفاهیم و هدفهای آنها انجام گیرد.

رهیافت مبتنی بر اثبات‌گرایی منطقی به علم، مشابه رهیافت اوگوست کنت^۷ که مذهبی از آن به وجود آورده بود، گرچه به نوعی میان بسیاری از دانشمندان رواج دارد، نمی‌تواند تا مدتی طولانی برای آنها قابل قبول باشد. با چنین نگرشی، این‌گونه دانشمندان رابطه علم را با فرهنگ موجود اروپایی گسسته‌اند و رفته‌رفته خصلت انسانی آن را باز ستانده‌اند و دانش را به خدمت هدفهای جامعه صنعتی سرمایه‌داری، چونان آغاز پیدایش آن، در آورده‌اند.

در چنین بافتی، مفهوم عینیت، هنگامی که به روابط انسانی گسترش یافت، به روابط مکانیکی تحمیل شد. نظام سرمایه‌داری، با تولید انبوه و نظام کارمزدوری خود، موجودات بشری را در نظامهای تولیدی و مصرفی به